

شهید عبدالعزیز عاشوری



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزار شهید استان بوشهر

اسدالله	نام پدر
۱۳۴۴/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - تنگستان	محل تولد
۱۳۶۵/۰۲/۱۹	تاریخ شهادت
شرهانی	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
سرباز زمینی ارتش	نوع عضویت
—	شغل
دوره دبیرستان	تحصیلات
گاهی	مدفن

زندگینامه

شهید عبدالعزیز در سال ۱۳۴۲ شمسی در خانواده ای روحانی و متدین در روستای گاهی تنگستان دیده به جهان گشود. اسلاف و نیاکان وی از علما، صلحا، اهل منبر و وعزا، دارای وعظ و ارشاد و مورد توجه خاص و عام و از محبوبیت خاصی در جامعه بر خوردار بوده اند و در صلاح و تقوی در جامعه شهرت بسزائی داشته اند لذا این ارزشهای ارثی در صلاحیت وی بمعنای وسیع کلمه تحقق پذیرفته خط اصیل سلف صالح خود را محکم بخشید و آرمان های معنوی آن را با خون سرخ خود امضا نموده و رنگین ساخت.

از ۶ سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس اول نظری ادامه داد، چون سالهای آخر تحصیل وی همزمان با شروع جنگ تحمیلی بود از آنجا که روح حماسه ای و شهادت طلبی، الگوی خانواده عاشوری ها بود در روح وی خداجوئی و شهادت طلبی را تداعی می کرد. پیوسته سنگر مبارزه را در عرصه نبرد علیه ظلمت بر سنگر مدرسه ترجیح می داد و در جبهه ها حضور فعال داشت. او حسین وار عاشق لقاءالله بود و از حسین زمان درس عشق و فداکاری الهام می گرفت. او شیفته امام امت بود و در حضرت امام (ره) ذوب شده بود تا اینکه بر حسب وظیفه شرعی و دینی بخدمت نظام مقدس سربازی مفتخر گردید و مدت ۱۴ ماه در جبهه حق علیه باطل، در کردستان و در جبهه جنوب با کافران بعثی که از بقایای نسل یزید و عبیداله زیاده ها بودند با رشادت و شجاعت جنگید. در تاریخ ۱۹/۲/۶۵ در منطقه شریانی در عملیات دفع پاتک دشمن زبون شرافتمندانه با چهره رنگین از خون مقدسش به لقاءمعبود شتافت.

وصیت نامه

ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین

انا لله و انا الیه راجعون

حمد بیکران خدای لاشریک له را که در این عمر کوتاه مرا با اسلام مأنوس (آشنا) گردانید.

دروود و سلام بر بنده و رسول پاک او محمد (ص) که با آیین الهی که از جانب پروردگار آورد، رستگاری را بر بندگان خدا به ارمغان آورد. شکر خدای را که با ایمان به او از تاریکی ها و پوچی ها و اضطراب دل و قلب بیرون آمدم. «الله ولی الذین آمنوا یخرجونهم من الظلمات الی النور» بار پروردگار! این که هنوز به نور نرسیده ام امیدم به توست تا بلکه با شهادت (فی سبیل الله) به نور برسم و در جوار رحمت تو در آخرت با حسین (ع) محشور گردم. آخر من راه حسین (ع) را برگزیده ام آن هم آگاهانه. سپاس خدای رحمان و رحیم را که نعمت انقلاب اسلامی را نصیبم گردانید تا اسلام راستین را ببینم. حمدی دیگر خدایی را که مرا جز خدمتگزاران اسلام به اسلام در آورد، شکر یگانه معبودی را که پس از گذشت زمان یک رهبر یک ولی امر یک پیرو علی یعنی حضرت امام خمینی (ره) را نصیبم گردانید. بنده آگاهانه و مشتاقانه راه خود را انتخاب کردم و این از افتخارات من است.

خدایا از کشته شدن در راه تو چه باک، خدایا تو زبان ما را از دروغ پاک کن تا آنچه را ادعا داریم عمل کنیم. آخر ما ادعا داریم ما مردان راه حسین (ع) و زنان راه زینب (س) را در پیش گرفته ایم. خدایا به من یک مجاهدت علی گونه و یک شهادت حسین وار عنایت کن، گرچه نالایقم.

کل نفس ذائقة الموت.

هر نفسی در عالم رنج و سختی مرگ را می چشد و ما شما را به بد و نیک مبتلا کردیم تا بیازماییم (هنگام مرگ) به سوی ما باز می گردید. خداوند! تو گواهی که هدف ما در این جنگ اعتلای کلمه توحید و سرنگونی ستمگران است، این مردم جوانانی را از دست داده اند که جز بهترین جوانان بوده اند، هدفشان حفظ و برقراری اسلام و قرآن است. پس شما مردم مدیون خون شهیدانید مرا در قبرستان خود دفن کنید و از خانواده ام و دیگر قوم و خویشانم می خواهم از امت شهید پرور نیز می خواهم که تا آخرین نفس یار امام باشند.

دعا برای امام فراموش نشود

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

مصاحبه

مصاحبه با پدر و مادر شهید

شهید عاشوری قبل از رسیدن به سن مدرسه و سواددار شدن سوره‌های کوتاهی از قرآن کریم را از ما آموختند. ایشان به همه اعضا خانواده و افراد با ایمان و با خدا علاقه داشتند. زمانی که می‌خواست به مدرسه برود بسیار هیجان زده شده بود و از خود علاقه نشان می‌داد. شهید نسبت به مسائل دینی بسیار حساس و کنجکاو بودند و همیشه مشتاق آموختن این گونه مسائل بودند. یکی از خصوصیات اخلاقی شهید این بود که به سخن و کار ناحق بسیار حساس بوده و برخورد می‌کردند. حتی اگر آن شخص از نزدیکترین افراد باشد. و به امام راحل بسیار عشق می‌ورزید. او از طریق تلویزیون و مطالعاتی که داشتند از شخصیت و اندیشه امام آگاه گشتند. دیدگاه شهید نسبت به انقلاب اسلامی بسیار عمیق بود و عقیده داشت که این انقلاب در ایران یک تحول بزرگ و اساسی بوده است. ایشان به حقوق دیگران علی‌الخصوص مستمندان و بیچارگان بسیار اهمیت می‌داد و در همه جا از آن پاسداری و دفاع می‌کرد. ایشان که خدمت سربازی‌اشان در تپه‌های شرفانی و در خط مقدم می‌گذرانید سرانجام در خرداد ماه سال ۱۳۶۵ در همانجا در حالی که هنوز لباس مقدس سربازی بر تنش بود به شهادت رسید و به دیدار حق شتافت.

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید

شهید در خانواده‌ای روحانی و متدین به دنیا آمد. در دوران کودکی با تکالیف شرعی و دینی آشنا گردید. وی چه در دوران تحصیل و چه در دوران جنگ شخصی فداکار بود. شهید تحصیلاتش را تا اول نظری ادامه داد، سپس سنگر مدرسه را رها و به جبهه اعزام گردید. و به مدت ۱۴ ماه در جبهه ماند در این مدت که در جبهه بود از انجام هیچ کاری دریغ نمی‌کرد در اکثر عملیاتها، حضور فعال داشت. آنچنان گرم و صمیمی بود که هرگز از او رنجشی پیدا نمی‌کرد با گامهائی استوار و قدمی راستین پا در عرصه شهادت نهاد و برای پیروزی انقلاب اسلامی با رهبری امام(ره) دست به همکاری می‌زد.

وی شخصی شجاع و رشید و جان بر کف به مانند تمامی شهیدان اسلام بود و در هر نقطه از جبهه که پای می گذاشت امید و پیروزی را به همراه خود و برای رزمندگان به ارمغان می‌برد.

شهید در زمان تحصیل فردی زرنک و با هوش بود. تمامی همکلاسیهای شهید، او را سر چشمه عشق می‌دانند و از خاطرات اینچنین بر می‌آید که در اذهان آنها شهید نمونه یک انسان کامل بود. ایشان علاوه بر اینکه خود مرتب در جبهه حضور داشتند، دوستان خود را نیز در این راه تشویق می‌نمود.

شهید در تاریخ ۱۹/۲/۶۵ در جبهه جنوب دعوت معبود خویش را با خون خود پاسخ داد و این جهان را به حال خود وا گذاشت و به دیاریار باشوق فراوان کوچ نمود.

عشق به جبهه

پدر شهید می‌گوید یادم می‌آید روزی شهید به پیش من آمد و گفت: «پدر از شما درخواستی دارم.» به او گفتم بگو. گفت: «پدر جان اگر شما اجازه بدهید می‌خواهم به جبهه بروم تا بتوانم از میهن خود دفاع کنم من به ایشان اجازه ندادم هر چه خواهش کرد من نگذاشتم می‌خواستم بدانم که او چقدر به جبهه علاقه دارد و می‌خواستم مطمئن شوم که واقعاً به جبهه علاقه دارد یا نه؟ موقعی که فهمید من مخالفت می‌کنم از خانه بیرون رفت و من هم بدون اینکه ایشان متوجه شوند به دنبال او راه افتادم ایشان به مسجد رفتند و شروع به گریه کردن نمودند که من به پیش او رفتم و دست خود را روی شانه او گذاشتم به او گفتم حالا که تو این قدر به جبهه عشق می‌ورزی و دلت می‌خواهد بروی من هم حرفی ندارم و ایشان خیلی خوشحال شدند.

شعر

(تهنیت)

بود عید سعید فطر اسلام

سلام و تهنیت بر خاص بر عام

سلامی دارم از راهی بسی دور

سلامی از غریبی گشته مهجور

سلامی از گلی بسی ارغوانی

که پرپر گشته از باد خزانی

سلام از سرو بستانی شکسته

سلام از غنچه در خون نشسته

سلام از قلب پاک مهربانی

سلام از بک شهید نوجوانی

سلامی داز عروج خون پاکش

سلامی از روان تابناکش

سلامی از تحرکهای آن خون

سلام از ذره حکمتهای آن خون

سلام از آن حیات جاودانه

که دین باقی بود از وی نشانه

سلام از آن نشان آن سعادت

سلام از روح عرفان و شهادت

سلام از پیکر در خون طپیده

سلام از جسم در خاک آرمیده

سلامم بر پدر آن سرور من

دوم بر مادر غم پرور من

سلامم بر برادرهای زارم

سلام ای خواهران دل فکارم

سلام بر جمله خویش و تبارم

سلام ای دوستان با وقارم

خلاصه این سلام خالصانه

که ابلاغش نمودم صادقانه

ز عاشوری عزیز نوجوان است

که اشکم در غمش هر دم روان است

به یاد آن همه شور صداقت

به یاد آن صفا با آن مودت

به یاد آن حیا آن خلق و رفتار

به یاد آن محبت‌های بسیار

فراموش نخواهم کرد آسان

مگر آندم رسد جانم به قربان

سروده مرحوم حاج سید محمد محمدی

۲۱/۳/۶۵



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران